

## نقش طبیعت در آثار نویسندگان دوره ماقبل رومانتیسم

مهدی حیدری<sup>۱</sup>

### چکیده<sup>۲</sup>

جایگاه طبیعت و جلوه های آن در آثار نویسندگان دوره ماقبل رومانتیسم با آنچه که در قبل از آن بوده متفاوت است، طبیعت دیگر یک دکور ساده محسوب نمی گردد، برعکس بر انسان تاثیر گذار می باشد. ژان ژاک روسو<sup>۳</sup>، شاتو بریان<sup>۴</sup> و برناردن دوس پیر<sup>۵</sup> برای طبیعت و مظاهر آن جایگاه ویژه ای قائل هستند زیرا طبیعت جایی است که از نظر این نویسندگان انسان در آن به خوبی بازتاب احساسات خود را می بیند و به آن پناه می برد. نویسنده ماقبل رومانتیسم وجود و حضور خداوند را در مظاهر طبیعت جستجو می کند. بررسی آثار این نویسندگان همگی به نحوی بیانگر تاثیر مظاهر طبیعت بر خلق و خوی ایشان می باشد. نویسندگان فوق هر کدام به شکلی برای رهایی از روزمرگی و رسیدن به حداقل آرامش به طبیعت پناه برده اند و طبیعت را مامن، نشانه عظمت خداوند و هم پیری و مرگ می دانند.

**کلید واژه ها:** ماقبل رومانتیسم، رومانتیسم - طبیعت، جلوه های طبیعت، نویسندگان ماقبل رومانتیسم

---

heydarimeh@yahoo.com

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۲- این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان «نقش طبیعت در اشعار رمانتیک فرانسوی در مقایسه با برخی شعرای شعر نو ایران» و با حمایت مالی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی می باشد.

۳- Jean-Jacques Rousseau

۴- Chateaubriand

۵- Bernardin de Saint-Pierre

## مقدمه

قرن هاست که شاعران جهان به ویژه شاعران فرانسه، دل به عشق و سودای طبیعت سحر آفرین سپرده و در وصف آن شعرها سروده اند. در واقع، طبیعت زندگی را ترسیم می کند. وقتی منظره ای را تحسین میکنیم و رنج ها و شادی هایمان را به مکانهایی پیوند میدهیم که این رنج ها و شادی ها را ایجاد کرده اند، در حقیقت خود را به طبیعت گره زده ایم.

طبیعت چیزی ورای یک دکور ساده میباشد چرا که ما معمولاً بین احساسات خود و عناصر طبیعت یک نوع همخوانی و همنوایی می بینیم. طبیعت را همچون دوستی در نظر می گیریم که حضور او برای تعادل زیستی و شکوفایی روحی ما ضروری و حیاتی میباشد. اما طبیعت به چه معناست؟ بر حسب اینکه از چه زاویه ای به طبیعت نگاه کنیم، معنای آن میتواند متفاوت باشد. از دیدگاه علمی گرفته تا فلسفی، مذهبی، اخلاقی یا هنری.

نویسندگان ماقبل رمانتیسم و رومانتیک ها براساس ذوق و سلیقه و ذهن مشغولی خود به وفور از طبیعت و مظاهر آن در آثارشان استفاده کرده اند، بدون آنکه از نظر دور داشته باشند که بواسطه ی مناظر، جانوران و گیاهان یک منطقه است که انسان با طبیعت ارتباط برقرار میکند. در واقع در نزد رومانتیک های فرانسوی چه شعرا و چه نویسندگان، این جنبه ی سنتی از طبیعت است که مدنظر قرار می گیرد. و این اهمیت طبیعت و مظاهر آنرا نشان می دهد. نکته مهم در اینجاست که آیا طبیعت در ذهن و روح این نویسندگان تاثیر گذار بوده است؟ آیا مظاهر طبیعت و عناصر تشکیل دهنده عالم (هوا، آب، آتش و خاک) در گفتار و رفتار این نویسندگان تاثیر داشته اند؟

قبل از رمانتیسم و ماقبل رمانتیسم و در واقع قبل از قرن هجده جهت گیری خاصی در شیوه درک طبیعت وجود ندارد و طبیعت چندان توصیف نمی شود. سنت امان<sup>۱</sup> و لافونتن<sup>۲</sup> فقط به ملاحظاتی در خصوص طبیعت اکتفا می کنند. بدنبال آنها برناردن دوسن پیر و دیدرو<sup>۳</sup> بیشتر جنبه های پرتلاطم آنرا به تصویر می کشند.

---

۱- Saint-Amant

۲- La Fontaine

۳- Diderot

## نقش طبیعت در آثار نویسندگان دوره ماقبل رومانتیسم ۱۸۳۳/۵۹

روسو در قرن هیجده این ایده و تفکر را رواج داد که طبیعت وحشی پناهگاهی برای روح های حساس در مقابل قساوت و بی ارزشی و حماقت جامعه است. این مضمون و این ویژگی در نزد رومانتیک ها و بخصوص در اشعار آلفرد دووینی<sup>۱</sup> (مرگ گرگ، خانه ی چوپان)، به وضوح دیده میشود. چنین برداشتی از طبیعت، مطمئناً اولویت را به مناظر وحشی میدهد که در آن نشانه ای از فعالیت انسانی دیده نمیشود.

به موازات این دیدگاه باید در نظر داشت که عظمت یک منظره ی طبیعی، قدرت الهی را نمایان میسازد. در نزد آلفونس دو لامارتین<sup>۲</sup>، شاتو بریان و ویکتور هوگو<sup>۳</sup>، شاهد تجلی این ویژگی هستیم به حدی که هوگو به طبیعت، قدرتی الهی و خدایی می بخشد. او طبیعت را بازتابی از وجود خداوند و حتی خود خدا در نظر میگیرد.

شاعر رومانتیک حالت روحی خود را به طبیعت انعکاس می دهد و بواسطه ی تصویر شعری «انسان انگاری» به طبیعت زندگی و احساس می بخشد. بر اساس برداشت یک تماشاگر طبیعت، یک منظره هم می تواند دوستانه باشد و هم بی تفاوت. با توجه به این توضیحات این سؤال مطرح می شود که نویسندگان دوره ماقبل رومانتیسم در طبیعت و در مظاهر آن به دنبال چه می گشتند و اینکه از قبل طرح آن در آثار خود چه هدفی را دنبال می کردند؟

### دوره ی ماقبل رومانتیسم

اما قرن هیجدهم را ما بعنوان قرن فلاسفه و دانشمندان می شناسیم که عقل را ملاک و پایه اساس همه چیز میدانستند. در اوایل این قرن، اروپاییان پی بردند که دنیا بسیار متنوع تر و پیچیده تر از آن است که تصور می کردند و به این باور رسیدند که دیگر احتیاجی ندارند نصایحی درباره ی رعایت چند اصل ثابت و اطاعت از چند دستور خشک را بشنوند، زیرا در قرن هفدهم، مردم گرفتار جهل بوده و قدرت تجزیه و تحلیل و اثبات مسائل را نداشتند.

---

۱- Alfred de Vigny

۲- Alphonse de Lamartine

۳- Victor Hugo

در آن دوره فقط یک «طبیعت جاودان و یک عقل لا یتغیر وجود داشت» (سیدحسینی، ۱۳۹۱، ۱۶۵) این شرایط سخت باعث میشد تا در نیمه ی اول قرن هیجدهم، در نزد مردم نیاز به اصلاحات احساس شود.

از این جهت نویسندگان، سعی بر آن داشتند تا سنن اشرافی را زیر سوال برده و اصلاحات اجتماعی را در جامعه ی فرانسه اعمال نمایند. در این راستا، تعصبات دینی تا حدی کم و آزادی قلم و بیان گسترش یافت. در نیمه ی دوم قرن هیجدهم نیز دایره المعارف<sup>۱</sup> و نویسندگان آن از قبیل دیدرو<sup>۲</sup> و دالامبر<sup>۳</sup> نقش مهمی در این بیداری مردم ایفاء کردند.

در این سالها، فرانسه ضرورت تنوعی تجدد ادبی را احساس کرده بود. این تجدد میبایستی پاسخگوی انقلابی باشد که در حساسیت ها و احساس گرائی ها روی داده بود، «مردم از عقل، که آنهمه مدت حکومت کرده بود، از روشنفکری، که اصرار داشت هر چیزی را قبل از آنکه احساس کنیم، بفهمیم، ... از آنچه روح پیرمردانه ی قرن هفدهم خوانده میشد، خسته شده بود ... و اعلام میداشتند که زیبا آن چیزی است که از شور و هیجان الهام گرفته باشد» (همان، ۱۶۷)

از نیمه ی دوم قرن هیجده، انتقاد از فلسفه بیشتر شد و کم کم به کسانی که بیشتر پایبند احساسات بودند اضافه شد. در نیمه ی اول قرن، ملاک خوبی و بدی یک اثر ادبی بر اساس عقل بوده است و قواعد کلاسیکی همچنان حاکم بود اما در نیمه ی دوم قرن، ما شاهد «انتقاد حسی» (همان، ۱۷۰) هستیم.

هرچند که نویسندگان و شاعران این دوره از قالب های کلاسیک در آثارشان استفاده می کردند، اما محتوی آثارشان متمایز از گذشته بوده است. این طیف از نویسندگان و شاعران علاوه بر اینکه احساسات را بر عقل ترجیح می دادند، تمایل زیادی به بیان آنچه که بعد ها رومانیک هادر آثار خود می نوشتند، داشتند. آنان بر خلاف گذشتگان، آزادی و مساوات را جستجو میکردند، از اختلافات طبقاتی آزرده و دوستدار طبیعت وحشی و بدوی بودند.

---

۱- Encyclopédie

۲- Diderot

۳- D'Alambert

## نقش طبیعت در آثار نویسندگان دوره ما قبل رومانتیسم ۱۷۷۷

«جریان ما قبل رومانتیسم با اینکه در انگلستان و آلمان و کشور های اروپایی بسیار قوی بود، در کشور هایی که ذوق کلاسیک ریشه دوانیده بود، چندان شوری نداشت. در فرانسه، یگانه نماینده ی برجسته ای که به چشم میخورد، ژان ژاک روسو است. روح حساس و پر هیجان او نه فقط در صفحات «اعترافات»<sup>۱</sup>، بلکه در تمام آثارش تجلی میکند و «هلوئیز جدید»<sup>۲</sup>، سر چشمه ای برای آثار تغزلی بعدی می شود» (همان، ۱۷۴)

در این خصوص نبایستی نقش روسو را در فرانسه و اروپا نادیده گرفت. اما نویسندگانی که به دنبال او آمدند، اغلب بی اهمیتند. تنها نویسنده برجسته و دنباله رو مطلق روسو، «برناردن دو سن پیر» است که سخت تحت تاثیر افکار و عقاید روسو بود.

"پل ویرژینی"<sup>۳</sup> اثر ارزشمند ما قبل رومانتیسم است. این کتاب، داستان عشقی ساده و بسیار لطیفی است و از لحاظ وصف مناظر مناطق حاره و تجسم عقاید روسو بصورت داستان و تصویر ایمان و احساسات پاک و عشق در دامان طبیعت، بسیار مهم است.

دوره ی ما قبل رومانتیسم، مجموعه ی تمایلاتی است هنوز مبهم که کم کم در آثار ادبی سال های پایانی قرن هیجده تجلی پیدا میکنند. در این آثار شاهد هستیم که احساسات و خواست های جدید و نوینی در یک قالب کلام قدیمی و سنتی بیان میشوند. «اولین نویسندگان و شاعرانی که به مقوله ی احساس گرایی پرداختند، به معاصرین خود بیشتر طرز احساس را آموختند تا شیوه ی نگارش را و به جای آنکه در برابر دیدگان آنها پرده از اسرار و رموز هنر جدید بردارند، اسرار روح و طرز فکر بدیعی را به آنها آموزش دادند» (Van Tieghem, 1944, P.6)

همانگونه که قبلا نیز به آن اشاره شد نمونه ی اینگونه اساتید در دوره ی ما قبل رومانتیسم ژان ژاک روسو است. کسانی که بعدها بنیانگذار این جریان فکری شناخته شدند، بطرز بیان و توصیف این روحیه

---

۴- Les confessions

۵- Nouvelle Héloïse

۱- Paul et Virginie

ی جدید، شیوه ی بیان نو یا تئوری هنر تازه ای را افزودند. شاتو بریان و مادام دوستال<sup>۱</sup> از جمله اساتید این روحیه ی جدید به شمار می آیند.

دوره ی ما قبل رومانسیسم چیزی جز تحول احساس گرائی نمی باشد، احساس گرائی که بدنبال آن تحول ذوق ادبی حادث می شود. اما باید بررسی کرد چه عواملی باعث تحول احساس گرائی در نیمه ی دوم قرن هیجدهم شده است.

مسئله این عوامل، تابع تحول عمومی تمدن و مسائل سیاسی و اقتصادی می باشد. همچنین نباید کهنوت و فرسودگی تمدن را نادیده گرفت، تمدنی که از سختی و جمود، به احساس گرائی و ملایمت روی آورد تا خواست ها و مطالبات احساسی نسل جوان را ابراز نماید.

موفقیت هلوئیز جدید نیز از این جهت است که ژان ژاک روسو نخستین فردی بود که توانست به این خواستها و مطالبات که اغلب هم مبهم جلوه می نمود پاسخ گوید: «روسو آنچه را که در اعماق قلوب پنهان و مکتوم بود و فقط در دفاتر خاطرات، نامه های خصوصی و شاید در گفتگوها و مکالمات بیان می شد را وارد قلمرو ادبیات کرد» (همان، ۷)

در واقع مجموعه ی آثار روسو و بخصوص هلوئیز جدید، تقریباً ویژگی ها و شکل اصلی دوره ی ماقبل رومانسیسم را خلاصه می کند. مسلماً مطالعه و بررسی این ویژگی ها و اشکال بخصوص مقوله ای چون طبیعت در نزد روسو بخشی از تحقیق ما را تشکیل می دهد.

در سالهای قبل از انقلاب کبیر فرانسه، دیگر نویسندگان تنها توانستند این ویژگی ها و اشکال را در آثارشان گسترش دهند. دیدرو با شجاعت و صراحت از شروع دوره ی جدید ادبیات خبر داد. ولی این جنبه از آثار نویسنده، از دید مردم دور مانده و مردم از آنها آگاهی نیافتند. مشکل از اینجا ناشی میشد که «قلب حساس و عاشق پیشه و روح پر طراوت و هیجانی دیدرو در ورای تهوروبی پروائی یک فلسفه عقلی و ماتریالیستی پنهان میشد». (همانجا)

همانطور که اشاره شد، این احساس گرائی در دوره ی ماقبل رومانسیسم، در آثار برخی دیگر از نویسندگان قرن هیجدهم تجلی می کند. علت هم این است که در این دوره، فضا آماده می شود که دل و روح و وجود انسان به قدرت و حقوق خود واقف گردد. کم کم عشق، از خود دم می زند، در

## نقش طبیعت در آثار نویسندگان دوره ماقبل رومانتیسم ۱۷۷۱-۱۷۷۳

حالیکه تا آن زمان عشق را تجزیه و تحلیل کرده بودند. از این به بعد عشق، خود را از درون می سراید. تا آن زمان به کنایه از احساسات سخن می گفتند و آنها را با پیرایه های فریبنده و ظریفی که مورد قبول محافل ادبی کلاسیک بود، پوشیده می داشتند. از این پس احساسات را بدون گوشه و کنایه عاری از هرگونه زیور بدست دل‌های حساس می سپارند.

کم کم، این تصور ایجاد می شود که تصویر عشق را باید نزد افراد ساده ای که روزگار و روح تصنع طلبی، هنوز نهال پاک روح آنها را نخشکانده است، جستجو نمود. این عشق پیش از پیش جلوگاه خود را دور از شهرها و در دامان طبیعت وحشی انتخاب می کند.

برناردن دوسن پیر، توصیف و نقاشی عشق را به نیمکره ی دیگر و شاتو بریان، آنرا به چمنزارهای وسیع آمریکا منتقل می سازد. طبیعت همچون پناهگاه جلوه می کند و عناصر و مظاهر طبیعت که در آن، علائم دخالت بشر در آنها نامرئی و غیر قابل رؤیت است، مورد توجه قرار میگیرد. تنهایی، جنگلها، کوهستان و دریاها، جلوه های مخرب شیفتگان دوره ی ماقبل رومانتیسم میشود. تماشای طبیعت و جلوه های زیبای آن نوعی تجدید و احیای احساسات مذهبی را به ارمغان می آورد.

بنابر این به طور کلی ماقبل رومانتیسم به دوره ای گفته میشود که در آن تمایلات عاطفی وارد ادبیات شده و خودی در آثار نویسندگان نشان داده است، ولی نویسندگان، این احساسات جدید را اغلب در همان قالب های کهن به خوانندگان عرضه کرده اند و باید گفت دوره ی رومانتیسم وقتی شروع میشود که نویسندگانی خوش قریحه و جسور، طرز بیان جدیدی برای احساسات خود ابداع میکنند. البته این حالت جدید احساس گرائی به تدریج و به طور بطنی به مرحله ی رشد خود رسیده است و « ماقبل رومانتیسم را باید دوره ی کودکی و بلوغ آن نامید» (سیدحسینی، ۱۷۶، ۱۳۹۱-۱۷۵)

پس، طبیعت و جلوه های آن میتوانند بیش از پیش مورد توجه قرار گیرند. نویسندگان و شاعران دوره ی ماقبل رومانتیسم به طبیعت و ظواهر و مناظر آن با دیدی دیگر نگاه میکنند. این دیدگاه نسبت به گذشته متفاوت جلوه مینماید. در آثار ژان ژاک روسو، مضمون طبیعت همانند قرنهای ماقبل از او نمی باشد. طبیعت دیگر یک دکور ساده محسوب نمیگردد. بر عکس، بر انسان تاثیر گذار می باشد. او برای طبیعت جایگاه عظیمی قائل است.

### همخوانی مظاهر طبیعت با حالت روحی

«تخیلات یک گردش کننده ی تنها»، گواه بر موضوع فوق است. بین گردش کننده ی تنها و طبیعت، یک رابطه ی عمیق ایجاد میشود. او خود را با طبیعت در هماهنگی مبیند و از مشاهده ی مناظر طبیعت درسهای حکمت آموختن می آموزد.

روسو در بخش های گسترده ای از آثارش مزایای فیزیکی و روحی عاطفی کوه و کوهستان را برای انسان مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد. مناظر طبیعت و جلوه های آن با حالات روحی شخصیت ها همخوانی دارد. فصل پاییز و مناظر غم انگیز آن، ریزش برگ درختان و رنگ گرفته آسمان، ترسیم گر غم و اندوه و فصل بهار و احیاء طبیعت، نشانگر حیات دوباره ی زندگی میباشد.

در نزد روسو و آثار وی، زیبایی دنیا، پیچیدگی ارگانیک گیاهان، دلیل و برهانی بر وجود خدای خالق عالم است. «تفکر و اندیشه در محیطی خلوت، مطالعه ی طبیعت، مشاهده ی آن، یک گردش کننده ی تنها را ترغیب میکند مدام بسوی خالق چیزها گام بردارد» (Rousseau, 1973, P.59)

همانطور که مشاهده میشود، فکر روسو بلافاصله به سوی خداوند به پرواز در می آید. در واقع کامل بودن طبیعت، وجود یک موجود الهی که زیبایی های دنیا را خلق کرده است را به اثبات میرساند. مشاهده ی این طبیعت و عظمت و شکوه آن، ایمان روسو را تقویت و دوچندان میکند. هر چند که روسو خود را مسیحی میدانند، ولی ایمان او، تعلق و وابستگی او به آیین و دعاهای کلیسای کاتولیک جلوه نمینماید. پرستش خدا از سوی روسو مستقیم و بدون واسطه است.

یک کنده کاری مربوط به آن دوره «ویکر سووایر»، شخصیت داستان /میل را ترسیم می کند که با حرکتی همراه با فصاحت و گویایی، منظره ای وسیع از منطقه ی آلپ را که تصویری از عظمت الهی است، به شهادت و گواهی می گیرد. برای روسو، طبیعت تنها واسطه ی شفاف می باشد که عظمت الهی را معرفی می کند.

۱- «les rêveries d'un promeneur solitaire»

۲- «La méditation dans la retraite, l'étude de la nature, la contemplation de l'univers forcent un solitaire à s'élancer incessamment vers l'auteur des choses



از نظر روسو، حالت طبیعی بر حالت اجتماعی ارجحیت دارد. در طبیعت، انسان‌ها آزاد، خوب و یکسان هستند؛ اما جامعه آنها را فاسد کرده است. روسو در طبیعت، منبع و منشا تقوی و خوشبختی را می‌بیند.

بر خلاف اکثر فلاسفه ی قرن هیجده، او به پیشرفت اعتقاد ندارد. این بدان معنا نیست که او می‌خواهد تمام زندگی اجتماعی را زیر پای گذاشته و از بین ببرد و به ماقبل تاریخ برگردد، برعکس، از نظر او انسان باید زندگی اجتماعی را بهبود بخشیده و عیوب خود را اصلاح کند تا در قلب خود حالت طبیعت را بیابد.

### طبیعت، مامن و پناهگاه انسان

روسو اولین نویسنده‌ای است که از کوه و کوهستان بعنوان یک مضمون استفاده کرده است و صفحات متعددی از آثار خود را به این مقوله اختصاص داده است؛ ولی آنچه که در نزد روسو قابل بررسی می‌باشد، نقش طبیعت به عنوان یک پناهگاه و مامن می‌باشد، آنچه که در نزد شعرای رومانتیک قرن نوزدهم بوضوح دیده می‌شود.

در اثر معروف خود تحت عنوان «مکاتبات»<sup>۱</sup>، در بخش‌های گوناگون آن، طبیعت به عنوان یکپناهگاه و مامن معرفی می‌گردد. این علاقه به طبیعت، به حدی است که روسو آنرا به مثابه‌ی مادر خود در نظر گرفته و آنرا دوست و حامی خود که از انسان نیز بهتر است معرفی می‌کند:

«ای طبیعت، ای مادر من، من اکنون تحت مراقبت و حمایت تو هستم، هیچ انسان رند و حيله‌گری نیست که بین من و تو قرار بگیرد.»<sup>۲</sup> (Couprie, 1990, P.8)

در مکاتبات و سومین نامه‌ی روسو به آقای مالشرب<sup>۳</sup>، وی در حالیکه خود را از سوی دشمنانش در محاصره می‌بیند به او توضیح می‌دهد چگونه دشمنی دیگران را تحمل کند: با پناه بردن به طبیعت.

---

۱- Correspondance

۲- «O nature ! O ma mère ! me voici sous ta seule garde ;il n'y a point ici d'homme adroit et fourbe qui s'interpose entre toi et moi»

۳- Malesherbes

این نامه که از جهت سبک و سیاق همچون یک اعتراف می باشد، نشان می دهد که نویسنده چقدر در خانه خانم دینای<sup>۱</sup> در دل جنگل مونت مورانسی<sup>۲</sup>، احساس خوشبختی می کند. این گردش چنان برای او لذت بخش و آرام است که با «گامی آرام تر قدم بر میدارد»<sup>۳</sup> (همان، ۹) در واقع در نزد روسو، یک نوع نیاز به دوری گزیدن از جامعه و پناه بردن به طبیعت آرام بخش احساس می شود. روسو انتظار دارد تا بواسطه ی پناه جستن و پناه بردن در این طبیعت، تمدن، انسان ها و زیانهای زندگی اجتماعی را فراموش کند.

در همین نامه ی سوم، شاهد یکی از تفکرات اساسی روسو هستیم که در حقیقت اثر معروف وی تحت عنوان «سخنی در باب منشأ عدم مساوات»<sup>۴</sup> در سال ۱۷۵۵ بر این پایه و اساس بنا شده است. بر مبنای این طرز تفکر، جامعه موجودات را فاسد کرده در حالیکه در بین آنها رابطه ی ارباب و رعیتی ایجاد می کند. به همین جهت روسو بدنبال محیط و فضایی است که هیچ چیز خبر از بندگی و بردگی و حاکمیت نداشته باشد، جایی که آرامش باشد تا انسان از فساد و تمدن دور گردد:

«... به دنبال جایی بی سکنه و خلوت در جنگل بودم، جایی که در آن اثری از انسان نباشد و هیچ چیز خبر از بندگی و بردگی و حاکمیت نداشته باشد»<sup>۵</sup> (Couprie, 1990, P.9)

### طبیعت، منشاء آرامش و صلح

طبیعت برای روسو، تنها محیطی برای گردش و یا سوژه ای برای بررسی و مطالعه نیست، طبیعت برای او، دوستی وفادار و آرام بخش است. طبیعت برای او مأمن و پناهگاهی در مقابل بدطینتی و بد ذاتی انسان ها می باشد. در کتاب *تخیلات یک گردش کننده ی تنها*، شاهد دعوت نویسنده به آرامش و صلح هستیم. در این بخش شاهد هستیم که روسو تأسف می خورد که در مدت اقامت خود در جزیره ی سن پیر، این زمان بیشتر به طول نیانجامیده است:

---

۳- Mme d'Epinay

۴- Montmorency

۵- « j'allais alors d'un pas plus tranquille »

۶- Discours sur l'origine de l'inégalité

۷- « ... chercher quelque lieu sauvage dans la forêt, quelque lieu désert où rien, ne montrant la main des hommes, n'annonçât la servitude et la domination.... »

## نقش طبیعت در آثار نویسندگان دوره ماقبل رومانتیسم ۱۷۷۷-۱۷۸۹

«نمی توانم روزهایم را در این جزیره ی عزیز و دوست داشتنی به پایان برسانم بدون آنکه از آنجا هرگز دوباره خارج شوم ، نه آنکه هرگز هیچ فردی از این قاره را بینم که خاطرات هر نوع مصیبتی را که آن آدمها میل دارند از سالها پیش بر من وارد کنند.»<sup>۱</sup> ( Rousseau,1973,P.104 )

طبیعت برای روسو به خصوص در کنار آب، موقعیتی برای رویاپردازی می شود. دور از انسانها ، او می تواند در هزار رویای مبهم و لذت بخش غرق شود. آب زلال و شفاف نماد پاکی با شکوه است. از سوی دیگر بایستی در نظر داشت که هیچ چیزی به اندازه ی لذت های ساده یک زندگی نزدیک به طبیعت، روسو را مردمی و انسانی نمی سازد. تماشای این طبیعت به او لذت و خوش بختی های متعدد می بخشد :

«او در جزیره ی سن پیر به کارگران کمک می کند»<sup>۲</sup> و در جشن های روستایی<sup>۳</sup> و «در جشن های مردمی شرکت می کند»<sup>۴</sup>، تماشای طبیعت در ذهن او «خلسه هایی را ایجاد می کند که ورای هر لذتی می باشد»<sup>۵</sup>. (همان، ۱۲۱)

نگاه روسو به طبیعت همچون نگاه یک نقاش است. او رنگهای موجود در طبیعت را به زیبایی ترسیم می کند : رنگ طلایی و رنگ ارغوانی ، بازی نورها و تاثیراتی که اشکال طبیعی در انسان ایجاد می کنند، از سوی روسو در آثارش به تصویر کشیده می شوند : «رنگ طلایی طاووسی ها و رنگ ارغوانی خارین ها چشمانم را با چنان شکوهی تحت تاثیر قرار می داد که قلبم را متاثر می ساخت. عظمت و شکوه درختانی که با سایه هایشان مرا پوشاندند ، ظرافت نهال هایی که مرا احاطه می کردند ، تنوع تعجب بر انگیز علفزارها و گلهایی که بر روی آنها قدم می گذاشتم، ذهن مرا در یک توالی تناوب دائمی مشاهده و تحسین قرار می داد ...»<sup>۶</sup> ( Couprie,1990,P.9 Couprie,1990,P.9 )

۱- «Que ne puis-je aller finir mes jours dans cette île chérie sans en ressortir jamais, ni jamais y revoir aucun habitant du continent qui me rappelât le souvenir des calamités de toute espèce qu'ils se plaisent à rassembler sur moi depuis tant d'années. »

۲- « Il aide les ouvriers à l'île de Saint- Pierre »

۳- « Il participe à des fêtes champêtres »

۴- «...et populaires »

۵- « ...des extases qui passent toute autre jouissance »

۶- «L'or des genets et la pourpre des bruyères frappaient mes yeux d'un luxe qui touchait mon cœur ; la majesté des arbres qui me couvraient de leur ombre, la délicatesse des arbustes qui

در بسیاری از آثار روسو شاهد هستیم که طبیعت، انسان را به تفکر وامی دارد. شکوه و عظمت عناصر موجود در این طبیعت گاه آنچنان متنوع جلوه می کنند که روسو گاه آنها را با حضرت سلیمان مقایسه می کند: «حضرت سلیمان با تمام عظمت خود، هرگز ملبس به یکی از این عناصر زیبای طبیعت نبوده است»<sup>۱</sup> (همان، ۹ و ۱۰)

درواقع حضرت سلیمان که در تورات، سمبل حکمت، شکوه و جلال است، از نظر روسو به زیبایی و شکوه و جلال طبیعت نمی رسد. حتی کوچکترین گل با شکوه تر و زیباتر از قدرت و شکوه و عظمت است. در نزد روسو، طبیعت و تماشای مناظر آن، ایمان مذهبی او را تقویت می کنند. در حقیقت ژرف نگری در وجود روسو، او را نسبت به این همه عظمت طبیعت به تفکری عمیق می کشاند. او با گردش در طبیعت و با تماشای این همه شکوه و جلال زیر لب به دعا و نیایش می پردازد. طبیعت همچون یک موجود بشری نه تنها برایش مأمن و پناهگاه، بلکه منبع و منشأ بزرگی خداوند جلوه می کند.

در آثار روسو بخصوص در *اعترافات*، حس و فضایی مذهبی و دینی بر متن حاکم است. شاید بوضوح شاهد حتی کاربرد واژه ی خدا و حتی کلیسا یا مسیحیت نباشیم، ولی آنچه که مسلم و واضح است، حس مذهبی در وجود نویسنده از قبل واژگان مذهبی که وی از آن استفاده می کند، به چشم می خورد. واژه هایی همچون ربوبیت، ایمان و روح، جنبه ی انتزاعی دارند. در:

«ستایشی شایسته تر از آن برای خدا نمی بینم جز تحسین آرامشی که تماشای مظاهر طبیعت ایجاد می کند...»<sup>۲</sup> (همان، ۱۶) و یا در: «درک می کنم چگونه ساکنان شهرها، که فقط دیوارها، خیابان ها و جنایت هارا می بینند از ایمان کمی برخوردارند»<sup>۳</sup> (همانجا) و در عبارت: «چطور روح آنها صد بار

---

m'environnaient, l'étonnante variété des herbes et des fleurs que je foulais sous mes pieds, tenaient mon esprit dans une alternative continuelle d'observation et d'admiration...»

۲- « Non, Salomon dans toute sa gloire ne fut jamais vêtu comme l'un d'eux »

۳- «Je ne trouve point de plus digne hommage à la Divinité que cette admiration muette qu'excite la contemplation de ses œuvres.»

۴- «Je comprends comment les habitants des villes, qui ne voient que des murs, des rues et des crimes, ont peu de foi...»

در روز با حالتی خلسه مانند به سوی خالق شگفتی هایی که آنان را تحت تاثیر قرار می دهد پرواز نمی کند؟<sup>۱</sup>» (همانجا)

درواقع کاربرد کلمه ی خلسه، حالت مشاهده و عشق را نشان می دهد که روح با فراموش کردن دنیای واقعی به خداوند نگاه می کند. حقیقتاً اصطلاحات و ترکیباتی در آثار روسو وجود دارند که هر چند مستقیماً به دین و مذهب اشاره ندارند ولی معنا و مفهوم دینی و مذهبی را به ذهن القاء می کنند. در همین اثر، واژه ی «آثار و نشانه ها» به آنچه که خداوند خلق کرده است (یعنی طبیعت) اشاره دارد. واژه ی «خالق شگفتی ها» بواسطه ی اطناب به خداوند و واژه ی «تعالی روح» اشاره به دعای روسو دارد. روسو، انسانی معتقد به خداوند ولی بی قید به دین است. دعا و عبادت روسو از قلب و دل او برمی خیزد. در وجود وی یک نوع احساس تشکر از خداوند نسبت به خلق زیبایی های طبیعت به چشم می خورد.

### طبیعت، مظهر وجود خدا

همانطور که قبلاً گفته شد طبیعت از نظر روسو گواهی بر وجود یک خدای خالق می دهد: انسان با مشاهده ی شگفتی های طبیعت به یاد موجودی الهی می افتد که آنها را خلق کرده است. روسو هنگامیکه به طبیعت می نگرد، ذهن و فکرش رو بسوی خدا می رود. وی مرتب از تاثیر مثبت طبیعت و در مقابل از تاثیر منفی شهر و زندگی شهری سخن می راند. گاه دیوارها و خیابان های شهر را به دنیایی بسته، محدود و بدون چشم انداز تعبیر می کند. از نظر او، واژه ی

جنایت همچون نتیجه ی دو عنصر و عامل اول یعنی دیوارها و خیابان هاست: محروم از فضا و زیبایی، انسان در شهر از خداوند روی می گرداند و سخنی القلب می شود. روسو خود در جایی در اعترافات به این موضوع اشاره دارد: «در اتاقم به ندرت دعا می کنم...»<sup>۲</sup>» (همانجا)

به کرات اشاره شد که طبیعت، مأمن، پناهگاه و نشانه ی عظمت و بزرگی خداوند است. تماشای این بزرگی و عظمت در طبیعت باعث می شود تا عناصر و مظاهر موجود در آن برای وی خوشبختی و رضایت به همراه داشته باشد تا از احساس حیات در شرایط پاک و خالص لذت ببرد.

۱- «comment leur âme ne s'élève-t-elle pas cent fois le jour avec extase à l'auteur des merveilles qui les frappent ? »

۲- «dans ma chambre, je prie rarement et plus sèchement... »

لحظه های در طبیعت بودن برای روسو آرامش به همراه دارد. گاه یک بعد از ظهر آرام و آفتابی مناسب استراحت: «اغلب، بواسطه ی غروب خورشید ... خود را چنان از جزیره دور می یافتم که مجبور بودم با تمام نیرویم تلاش کنم تا قبل از شب برسم...»<sup>۱</sup> (همان، ۲۱)

یا گاهی هنگام غروب در ساعتی آرام و اسرار آمیز: «وقتی شب نزدیک میشد از بالای جزیره پایین می آمدم و با کمال میل به لب دریاچه می رفتم...»<sup>۲</sup> (همانجا)

بودن در طبیعت و مشاهده ی مناظر آن به روسو یک حالت رهایی و انفعالی می بخشید. از انحراف قایق بروی آب گرفته: «خود را به جریان آن می سپردم تا آرام با این جریان به این طرف و آن طرف بروم»<sup>۳</sup> (همانجا)

تا مشاهده ی آسمان: «... درحالیکه چشم هایش به سوی آسمان میچرخد...»<sup>۴</sup> (همانجا)

و شبانگهان، سر و صدای امواج و آشفستگی آب که اولی احساس شنیداری و دومی احساس بصری به ارمغان دارد. در واقع وقتی روسو از دریاچه «دریاچه ی بیثن»<sup>۵</sup> سخن میگوید، این دریاچه و این مکان برای او مثابه ی یک پناهگاه و یک مأمن پنهان و مخفی میباشد: «با میل خود کنار دریاچه بروی شنها می نشستم، در مکان و مأمنی پنهان و مخفی»<sup>۶</sup> (همانجا)

طبیعت، یک نوع احساس امنیت برای روسو در مقابل اذیت و آزارهای دنیا می باشد و برای آنکه او به این احساس امنیت برسد، خود را به جریان سیال ذهن می سپارد و رویا پردازی می کند. این رویا پردازی برای روسو یک خوشبختی واقعی ایجاد می کند. همانطور که قبلاً نیز به آن اشاره شد، در هلوئیز جدید، روسو به کرات به طبیعت اشاره می کند. در واقع موضوع اثر، زندگی در طبیعت است.

۱- «Souvent averti par le baisser du soleil... je me trouvais si loin de l'île que j'étais forcé de travailler de toute ma force pour arriver avant la nuit close»

۲- «Quand le soir approchait, je descendais des cimes de l'île, et j'allais volontiers m'asseoir au bord du lac...»

۳- «Je me laissais aller et dériver lentement au gré de l'eau...»

۴- «Les yeux tournés vers le ciel...»

۵- Lac de Bienne

۶- «...j'allais volontiers m'asseoir au bord du lac, sur la grève, dans quelque asile caché...»

«شما نخواهید دانست که با چه شور و حالی تمام این ها در طبیعت صورت می گیرد. همه آواز می خوانند، تمام روز می خندند و کارها خوب پیش می رود»<sup>۱</sup> (Decote, 1975, P. 281)

به موازات این مسئله، روسو به نظم طبیعت علاقه مند است. این نظم در معنا و مفهوم همان نظم اولیه می باشد که نسبت به حالت و وضعیت تمدن که او در دو اثر خود «سخنی در باب علوم و هنرها»<sup>۲</sup> و «سخنی در باب منشأ عدم مساوات» به آن اشاره دارد مقدم است.

به واقع آنچه که سنت پرو در این اثر برجسته می نماید، میل و شوق زندگی در مزارع و کشتزارها است؛ به گونه ای که آنچه به تکنولوژی مرتبط میشود را طرد میکند. سنت پرو به دفعات، ویژگی مقدس زندگی طبیعی و زندگی در طبیعت را در خلال اثر گوشزد می نماید. در جمله ی «آدمی با اشتها سوپ خود را می خورد... اما خوب و سالم...»<sup>۳</sup> (همان، ۳۰۴)

، صفت های خوب و سالم اشاره به سلامتی جسمی و سلامتی روحی و روانی می باشد. واژه ها و مضامین به کار برده شده در این اثر، همگی دال بر اهمیت فضای طبیعی و روستایی می باشد: «...زنان کشاورز بانزاکت هستند، مردان شوخ طبع و با ادب... این روستاییان خوب...»<sup>۴</sup> (همانجا)

در اثر فوق شاهد هستیم که نویسنده به طور ضمنی به حالتی اشاره دارد که واژه ی طبیعت معانی خاص پیدا می کند، یعنی فقدان تمدن، تمدنی که مخرب و فساد برانگیز می باشد. خوشبختی و سعادت شخصی روسو ساده و بی آرایش است. این حالت از هماهنگی تنگاتنگ با طبیعت به دست می آید. تکرار کلماتی که به مظاهر و عناصر طبیعت تعلق دارد، گواه بر این موضوع می باشد: «خورشید» در: «... با نور خورشید از رختخواب بر می خواستم و خوشحال و شاد بودم»<sup>۵</sup> (همان، ۳۲۶)

«جنگل»، «تپه ها» و «دره ها» در: «... من جنگل ها و تپه ها را طی می کردم»<sup>۶</sup> (همانجا)

«باغ» و «میوه ها» در: «... در باغ کار می کردم و میوه ها را می چیدم»<sup>۷</sup> (همانجا)

۷- «Vous ne sauriez concevoir avec quel zèle, avec quelle gaieté tout cela se fait. On chante, on rit toute la journée et le travail n'en va que mieux.»

۱- «Discours sur les sciences et les arts»

۲- «on mange avec appétit leur soupe..., mais bonne, saine»

۳- «... les paysannes sont décentes, les hommes badins et non grossies... ces bons villageois»

۴- «Je me levais avec le soleil et j'étais heureux.»

۵- «Je parcourais les bois, les coteaux»

۶- «Je travaillais au jardin, je cueillais les fruits»

و «پرچین ها» و «گل پروانش» در: «پروانش ها شکوفه کرده اند»<sup>۱</sup> (همانجا)  
اما نباید تأثیر شاتو بریان را در شکل گیری رومانسیسم فرانسه بعد از روسو از نظر دور داشت. در مدت زمان اقامت خود در امریکا، شاتو بریان طبیعت را با عظمت، وحشی و گاه نگران کننده می یابد. او فضاها و مکانهای بکر و بزرگ را که القاء کننده ی نگرانی و شادی هستند را دوست دارد. در واقع از نظر او، در وجود انسان گزینه ای وجود دارد که او را با طبیعت در ارتباط قرار می دهد. بعد از روسو، ولی خیلی بیشتر از او، شاتو بریان بر جنبه های مشترک و ارتباط تنگاتنگی که بین طبیعت و روح انسان وجود دارد، صحنه میگذارد. در اثر معروف خود «نبوغ مسیحیت»<sup>۲</sup>، او سعی دارد ثابت کند که محیط های بزرگ در طبیعت حضور و وجود خداوند را ثابت میکنند. اثبات وجود خداوند در منظره ی طبیعت آرزوی شاتو بریان است. «وارد این جنگل های منطقه ی آمریکا شوید که به اندازه ی عمر دنیا قدمت دارند. چه سکوت عمیقی در این فضاها دور افتاده حاکم است، وقتی وزش بادهای متوقف می شوند»<sup>۳</sup> (Chateaubriand, 1936, P.28)

وی در بخشی از اثر فوق، سعی دارد ثابت کند ذهن انسان که قادر به درک این حضور الهی است، از عظمت طبیعت وسیع تر می باشد. تأثیر مناظر طبیعت در ذهن شاتو بریان به حدی است که از جمع کلمه ی «جنگل»، «این جنگلها» و از قدمت آنها «به اندازه ی عمر دنیا قدمت دارند»، سخن می راند. صحنه های ترسیم شده از طبیعت توسط شاتو بریان گویای این امر است که انسان موجودی ضعیف در طبیعت است و اینکه طبیعت، حضوری قوی و اسرار آمیز دارد، همیشه در حرکت و جنب و جوش است. نویسنده به طبیعت قدرتی فوق العاده عطا می کند که می تواند همچون موجودی زنده عمل نماید، حرکت کند و تأثیر بگذارد.

کاربرد افعال و واژگانی که دال بر حرکت و تحرک طبیعت دارند، در آثار شاتو بریان کم نمی باشد، افعالی همچون «برخاستن»، «گام برداشتن»، «نزدیک شدن»، «در تلاطم بودن» و ... همگی گواه بر این امر می باشند: «چه صداهای نا آشنایی وقتی بادهای بر می خیزند ... همه چیز نزدیک می شود ...

۷- «Voilà de la pervenche encore en fleur»

۱- Génie du christianisme

۲- «Pénétrez dans ces forêts américaines aussi vieilles que le monde : quel profond silence dans ces retraites quand les vents reposent»



### نقش طبیعت در آثار نویسندگان دوره ماقبل رومانتیسم ۷۳۱۱۱

جنگل در تلاطم و حرکت است ...<sup>۱</sup> « (همانجا). این حرکت و جنب و جوش طبیعت به حدی جلوه می کند که حتی ماه از آن استثناء نمی باشد: « بالاخره ماه از شرق طلوع می کند، به تدریج که شما در پای درختان عبور می کنید، به نظر می رسد در مقابل شما پرده می زند<sup>۲</sup> » (همانجا)

در واقع این حرکت ها و حالت ها، شکلی رمز آلود و اسرار آمیز و حتی نگران کننده به طبیعت میبخشند. شاید این حالت از زمانی به طبیعت دست میدهد که همچون انسان نقش بازی میکند. همانطور که اشاره شد طبیعت و عناصر و مناظر آن در آثار شاتو بریان به مثابه ی انسان نقش آفرینی میکنند: آه میکشند، زمزمه میکنند و می نالند. ابرها، رودخانه و نور و همچون موجود جاندار میباشند. « این ملکه شب ها<sup>۳</sup> » (Echelard, 1993, P.39)

همچون در نزد ژان ژاک روسو، طبیعت در نزد شاتو بریان نشانگر وجود یک خالق بزرگ است. این طبیعت به جهت عظمت و شکوه آن دلیلی بر وجود و حضور خداوند می باشد و نقش خدایی به خود می گیرد. در واقع، اگر طبیعت حیات دارد بدین دلیل است که دم و نفس الهی آنرا زنده نگه داشته و به آن حیات داده است و مناظر و عناصر طبیعت انسان را فرا می خوانند که خالق آنها را به یاد آورند:

« تمامی تنهایی های خاک وزمین محدودتر از حتی یک تفکر و اندیشه قلب اوست ...<sup>۴</sup> »

(Chateaubriand, 1936, P.28)

شاتو بریان طبیعت را می پرستد و پرستش طبیعت در قلم شاتو بریان بیانگر این نکته است که او بدین سان می خواهد ثابت کند که شگفتی های این طبیعت گواه بر وجود خداوند است و اینکه خوانندگان را متقاعد کند که عظمت طبیعت به عظمت خداوند به عنوان خالق دنیا و انسان بر می گردد.

---

۳- «Quelles voix inconnues quand les vents viennent à s'élever, la nuit s'approche... la forêt s'agite... »

۴- «La lune sort enfin de l'Orient ; à mesure que vous passez au pied des arbres, elle semble errer devant vous... »

۱- La reine de ces nuits

۲- « ...Et toutes les solitudes de la terre sont moins vastes qu'une seule pensée de son cœur.»

اما در این راستا هدف دیگری را نیز دنبال می کند و آن عبارت است از انطباق عمیقی که بین حالات انسان و عناصر این طبیعت وجود دارد. این طبیعت در وجود نویسنده، گذشت زمان و مرگ را یاد آوری می کند. مناظر طبیعت هر کدام در ذهن نویسنده تاثیر گذار می باشند. پاییز و مناظر پاییزی هر کدام در ذهن نویسنده تاثیر می گذارند.

پاییز، انسان را به تفکر وامی دارد. پاییز فصلی است که طبیعت رو به زوال است. این منظره نویسنده و ذهن و روح او را به سوی زندگی مادی خود می کشاند که به سوی پیری و مرگ گام برمیدارد. با این دیدگاه در مشاهده ی مناظر طبیعت، انسان و طبیعت سرنوشت مشترک را دنبال می کنند و سرنوشتشان یکسان است: پیری و مرگ. «این برگ ها که همچون گذر عمر ما بر زمین می ریزند، این گلها که همچون ساعات عمر ما پژمرده می شوند، این ابرها که به مثابه ی آرزوهای ما در حرکت و گریزند، این نور که همچون هوش و استعداد ما ضعیف می شود، این خورشید که همچون عشق های ما رو به سردی می گراید، این رودها که به مانند زندگی ما یخ می بندند، همه ارتباطی پنهان با سرنوشت ما دارند»<sup>۱</sup> (Chateaubriand, 1940, P.33)

بنابراین با مشاهده ی مناظر طبیعت در وجود نویسنده یک حس مأنوس بودن با آنها ایجاد می گردد. این همگونی عمیق بین طبیعت (پاییز) و حس گرائی (احساس گرائی)، حضور مستمر و پایدار و تاثیرات مخرب زمان در آثار شاتو بریان از خلال تشبیهات با مناظر طبیعت جلوه می نماید. همانطور که قبلاً اشاره شد، یک ویژگی و شرایط روحی با مناظر و صحنه های پاییز در هم می آمیزد. اساساً همچون بسیاری از شعراء و نویسندگان، شاتو بریان از کنار صمیمیت و مأنوس بودن خود با طبیعت، از سرنوشت انسان سخن می گوید. عناصر طبیعت و احساسات به هم نزدیک می شوند. شاتو بریان با تشبیه آنها این تقارب و نزدیکی را به اوج خود می رساند: «تنهایی مطلق. منظره طبیعت بزودی

---

۱- «Ces feuilles qui tombent comme nos ans, ces fleurs qui se fanent comme nos heures, ces nuages qui fuient comme nos illusions, cette lumière qui s'affaiblit comme notre intelligence, ce soleil qui se refroidit comme nos amours, ces fleuves qui se glacent comme notre vie, ont des rapports secrets avec nos destinées.»

مرا در حالتی قرار می داد که قابل توصیف نیست... گاهی اوقات ناگهان رنگ چهره ام قرمز می شد ، و احساس می کردم در قلب من همچون جوی بارها گدازه های سوزان در جریان است...<sup>۱</sup>» (Echelard, 1993, P.35). و یا تشبیه برگهای درخت بید و ایده ها: «یک روز برجویباری به کندن و پر کردن شاخه ای از درخت بید مشغول شدم و به اینکه ایده ای را به هر برگ که جریان باد با خود می آورد...<sup>۲</sup>» (همانجا)

یا نجوهای احساسات و طبیعت: «نجو هایی که عشق ها در خلاء یک قلب تنها می دمند ، به صدایی بادها و آب در سکوت یک بیابان طنین انداز می کنند شباهت دارد. از آن لذت می بریم اما نمی توانیم آنها را ترسیم کنیم<sup>۳</sup>» (همانجا)

در «رنه»، طبیعت همچون یک منظره و یک مکان تفریحی و گردشگری معرفی می گردد. طبیعت، مظاهر و عناصر متعددی را عرضه می دارد که راوی با آنها در هماهنگی می باشد. ویژگی های این عناصر می توانند تنهایی ، جنبه ی غیر اجتماعی و بدوی و آسودگی خاطر باشد.

در این اثر شاهد وجود عناصر جغرافیایی و عواملی هستیم که راوی به آنها حساسیت دارد: «جنگلها» ، «صخره ی دور افتاده» ، «برکه» ، «دره» ، «یک برگ» ، «دود» ، «نوک درختان» ، «خزه» ، «درخت بلوط» ، «نی» ، «پرندگان». تمام این عناصر به یک نوا و صوت یا حرکتی وابسته هستند که توجه را جلب کرده و باعث گریز می شوند.

«در طول روز بر روی خاربن های بلند که به جنگل ها منتهی می شدند پرسه می زدم... یک برگ خشک شده که باد آن را در مقابل من به حرکت در می آورد، کلبه ای که دود شومینه آن تا نوک

---

۲- «La solitude absolue, le spectacle de la nature, me plongèrent bientôt dans un état presque impossible à décrire... quelquefois je rougissais subitement, et je sentais couler dans mon cœur comme des ruisseaux d'une lave ardente...»

۳- «Un jour, je m'étais amusé à effeuiller une branche de saule sur un ruisseau, et à rattacher une idée à chaque feuille que le courant entraînait...»

۴- « Les sons que rendent les passions dans le vide d'un cœur solitaire ressemblent au murmure que les vents et les eaux font entendre dans le silence d'un désert : on en jouit mais on ne peut les peindre»

درختان بالا می رفت، خزه ای که با وزش باد شمال بر روی تنه درخت بلوط می لرزید، یک صخره دور افتاده، یک برکه متروکه...<sup>۱</sup> (همان، ۳۶)

در «رنه»، شاتو بریان با ترسیم مهاجرت پرندگان، طبیعت قابل دسترس و نزدیک را به طبیعتی ناشناس و عظیم تشبیه می سازد. ترکیباتی همچون «سواحل ناشناس»، «آب و هوای دوردست» و «مناطق ناشناس» تصاویر یک طبیعت قابل دسترس را به تصاویر یک دنیای نامتناهی، دوردست که ورای مرزهای انسانی قرار دارند، تبدیل می کنند. طبیعت به مثابه ی یک دنیای ماوراء طبیعی است: «ای طوفان هایی که آرزویتان را دارم زود برخیزید، شما باید با خود رنه را به فضاهای زندگی دیگری ببرید»<sup>۲</sup> (همانجا)

### طبیعت و احساسات انسان

طبیعت بواسطه ی ویژگی هایش این امکان را ایجاد می کند تا شرایط روحی راوی را درک کنیم و شباهت های متعددی که بین طبیعت و احساسات انسان وجود دارد را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. در رنه به خوبی می توان عناصر طبیعی و حالت های عاطفی کلی را به هم نزدیک کرد و آنگاه نشان داد شرایط آب و هوایی بد و طوفان ها با علائق شدید در هماهنگی هستند.

از این ماه های طوفانی در *خاطرات بعد از مرگ* نیز سخن گفته شده است. در بخشی از کتاب سوم این اثر، شاتو بریان هماهنگی موجود بین فصل پاییز و مناظر آن و شرایط روحی خود را ترسیم می کند. در واقع یک هماهنگی عمیق و اساسی بین فصل پاییز و حساسیت و احساس گرائی راوی بوجود می آید. این هماهنگی از طریق بیان یک حالت عاطفی مشترک، سرنوشتی تشبیه به هم و رابطه ای خودمانی بوجود می آید که از راوی یک کاربر خوشبخت طبیعت پاییزی می سازد.

---

۱- « Le jour, je m'égarais sur de grandes bruyères terminées par des forêts...une feuille séchée que le vent chassait devant moi, une cabane dont la fumée s'élevait dans la cime dépouillée des arbres la mousse qui tremblait au souffle du nord sur le tronc d'un chêne, une roche écartée, un étang désert...»

۲- « Levez- vous vite, orages désirés, qui devez emporter René dans les espaces d'une autre vie ! »

## نقش طبیعت در آثار نویسندگان دوره ماقبل رومانتسم

در آثار شاتو بریان و بخصوص در خاطرات بعد از مرگ، شاهد بیان این حالات به کمک تصاویر شاعرانه هستیم. انسان انگاری فصل پاییز و تشبیه سازی در این جمله خود گواه بر موضوع فوق می باشد: «هر چه فصل پاییز غمناک تر بود بیشتر با من در ارتباط بود»<sup>۱</sup> (همان، ۴۸)

کاربرد فعل "نالیدن" و کلمه ی "شکوه" در جمله ی زیر بوضوح این پدیده را نشان میدهد: «هنگامیکه شب بخار آبی رنگی را در محل تلاقی جنگل ها می پراکند و اینکه زمزمه های دردناک باد با ناله به گوش می رسید...»<sup>۲</sup> (همانجا)

طبیعت و راوی تنها قابلیت حس و درک احساسات را به صورت مشترک ندارند، بلکه سرنوشتشان نیز مشترک می باشد.

«آنها ... روابط پنهانی با سرنوشت ما دارند»<sup>۳</sup> (همانجا)

مقایسه ی فوق یک سری تشبیهات را بین مظاهر طبیعت و پاییز و زندگی انسانی ایجاد میکند. در واقع آنها ارتباطی پنهان با سرنوشت انسانی دارند. «برگهایی که در پاییز میریزند» با «سالهایی که در زندگی انسان سپری می شوند»، «گلهای پژمرده» در پاییز و «ساعات سپری شده» در زندگی بشری، «نوری که در پاییز ایجاد میشود» با «کاهش توانایی های ذهن در انسان»، «ابرها» در پاییز و «توهمات» در نزد انسان، «خورشیدی که در پاییز سرد میشود» و «کاهش احساسات در نزد انسان»، «رودخانه هایی که در پاییز یخ میندند» و «زندگی که در پاییز کندتر میشود».

تمام تشبیهات فوق نشان می دهند که راوی از ارتباط طبیعتی که مظاهر آن به او و با روحیات او شبیه می باشند لذت برده و خوشحال است. ارتباط عمیق بین احساس گرائی در نزد راوی و پاییز از آنجا ناشی می شود که او در فصل پاییز تصویری از سرنوشت بشری را می بیند. مفهوم زمان به کرات در اثر دیده میشود، گاه با مشخصه ی های زمانی و گاه از طریق قدرت ویرانگر زمان و احساس گریز آن. مشخصه های زمانی همچون «فصل» در: «هر چه فصل پاییز غمناک تر باشد...»<sup>۴</sup> (همانجا)

۱- «...plus la saison était triste, plus elle était en rapport avec moi...»

۲- «Lorsque le soir élevait une vapeur bleuâtre au carrefour des forets, que les complaints ou le vent gémissait...»

۳- «...ont des rapports secrets avec nos destinées...»

۴- «...plus la santé était triste...»

«زمان سرماریزه» در: «زمان سرماریزه که گفتگوها و مکالمات سخت میشود، مردم و ساکنان روستاها منزوی میشوند»<sup>۱</sup> (همانجا)

«پاییز» در: «یک ویژگی روحی با صحنه ها و مظاهر طبیعت «پاییز» در هم می آمیزد»<sup>۲</sup> (همانجا)

«بازگشت» در: «با لذتی غیرقابل توجیح و توضیح بازگشت فصل طوفان ها، عبور قوها، کبوتران جنگلی، تجمع کلاغ ها در علفزار های برکه را میدیدم»<sup>۳</sup> (همانجا)

قدرت مخرب زمان از خلال تشبیهات با تاثیرات پاییز بیان میشود. در بیان مظاهر پاییز هر یک از تشبیهات و مقایسه ها بر یکی از تاثیرات زمان تاکید دارد. گریز لاعلاج زمان با گذشت سالها و ساعات به تصویر کشیده میشود. نابودی آرزوها و ضعف و سبکی آنها با ابرها، ضعف احساسات و توانایی های ذهنی مقایسه شده است. این اضمحلال تدریجی انسان را به مرگ انسانی می رساند:

«هرچه فصل پاییز غمناک تر بود، بیشتر با من در ارتباط بود... این برگ ها که همراه و همچون عمر ما می ریزند، این گلها که همچون ساعت های عمر ما پژمرده می شوند... این رودها همچون زندگی ما یخ بسته میشوند، روابط نهانی و پنهانی با سرنوشت ما دارند». از نظر شاتو بریان، فناپذیری و جاودانگی طبیعت مرگ انسان را القاء می کند. در واقع در طبیعت شاهد حضور مرگ هستیم. در طول آثار نویسنده و بخصوص در خاطرات بعد از مرگ شاهد کاربرد ترکیبات و واژه هایی هستیم که همگی دلالت بر مرگ دارند: «پایان پذیرفته است» در: «به جهت کهولت سنم کار من پایان پذیرفته است»<sup>۴</sup> (همان، ۵۱)

«من تمام میکنم» در: «من خاطراتم را روز قبل از مرگم تمام میکنم...»<sup>۵</sup> (همانجا).

نشانه های زمانی همچون «فقط برای من یک لحظه باقی مانده بود» در: «مسئول قایقی که در آن جای من رزرو شده بود به من خبر می داد که فقط لحظه ای بیش برای من باقی نمانده است تا سوار شوم»<sup>۱</sup> (همانجا)

۲- «...le temps des frimas, en rendant les communications plus faciles, isole les habitants des campagnes.»

۳- «Un caractère moral s'attache aux scènes de l'automne.»

۴- «Je voyais avec un plaisir indicible le retour de la saison des tempêtes, le passage des cygnes et des ramiers, le rassemblement des corneilles dans la prairie de l'étang...»

۵- «Grace à l'exorbitance de mes années, mon monument est achevé.»

۱- «...que je finis mes mémoires la veille même de ma mort....»

و «روز قبل از مرگم» در: «اگر رهبر روم بودم، همچون سیلا دیکتاتور آن می گفتم که خاطراتم را روز قبل از مرگم به اتمام برسانم»<sup>۲</sup> (همانجا)

### طبیعت، انعکاس زندگی درونی بشر

بعد از روسو و قبل از هوگو و موسه، شاتو بریان از طبیعت استفاده میکند تا به تفکر در خصوص زندگی و انسان پردازد. از قبل تجربه خود و رفاقت و دوستی خود با طبیعت، شاتو بریان از سرنوشت بشر سخن میگوید. در نزد برناردن دوسن پیر همچون در نزد روسو و شاتو بریان شاهد علاقه ی نویسنده به روابط بین انسان و محیط اطرف او هستیم که نظام تعامل بین احساسات عاطفی و طبیعت را بطور برجسته نشان می دهد. آنچه که در این خصوص برناردن دوسن پیر را از روسو متمایز می نماید، تجزیه و تحلیل علمی و سخت گیرانه نزد سن پیر می باشد. برناردن دوسن پیر از زندگی شخصی خود الهام می گیرد. در آثار او به کرات شاهد هستیم که نویسنده، اول شخص مفرد به کار می برد. بعلاوه ساختارهایی که بیانگر احساسات نویسنده است و ارتباط بین احساس گرائی با طبیعت را در تغییرات آب و هوایی نشان می دهد همگی گواه بر این امر است.

در آثار برناردن دوسن پیر طبیعت به چندین شکل جلوه می کند: - همچون یک شرایط آب و هوایی که برای حزن و اندوه مناسب و مهیا باشد: «هوای بد» در: «اگر من ناراحت باشم و اگر نخواهم روح و قلبم را چنان تا دور دست ها بگسترانم، از اینکه خود را به دست غم و اندوهی می سپارم که هوای بد به من الهام می بخشد لذت می برم»<sup>۳</sup> (Decote, 1975, P.343). «باران می بارد» در: «وانگهی دریا همیشه آنچنان جالب است... که وقتی باران می بارد، به نظرم می رسد که زنی می گرید»<sup>۴</sup> (همانجا)

صدای زوزه ی بادها در دوردست ها» در: «آنگاه او به برخی از این ویژگی های الهی... با صدای زوزه باد در دور دست ها می پیوندد»<sup>۵</sup> (همانجا)

۲- «... le patron de la barque sur laquelle ma place est retenue m'avertissait qu'il ne me restait qu'un moment pour monter à bord.»

۳- «Si j'avais été le maître de Rome, comme Sylla, que je finis mes mémoires la veille même de ma mort»

۴- «Si je suis triste, et que je ne veuille pas étendre mon âme si loin, je goute encore du plaisir à me laisser à la mélancolie que m'inspire le mauvais temps.»

۵- «Elle est, d'ailleurs, toujours si intéressante, ...que quand il pleut, il me semble voir une belle femme qui pleure.»

۶- «... il s'y joint ensuite quelques-uns de ces attributs de la Divinité... par le murmure lointain des vents.»

«باران» در: «...یعنی احساس بی نهایت را با فقر و تنگدستی خود همراه کنیم، با این تفکر که این باران پایانی نخواهد داشت<sup>۱</sup>» (همانجا)

«فصل ها» در: «...و احساس تنگدستی خود را با پدیده های طبیعی همراه کنیم، با شکوه و شکایت از این مسئله که نظم تمامی فصول به هم ریخته است<sup>۲</sup>» (همانجا)

همه ی اینها با احساس امنیت در ارتباط می باشند. نویسنده بدینسان دنیایی را ترسیم می کند که توسط قوانین فیزیکی و جغرافیایی اداره می شود: «قوانین طبیعت» در:

«این احساس بواسطه انعکاس و بازتاب قوانین طبیعی افزایش می یابد<sup>۳</sup>» (همانجا)

تجزیه و تحلیل سفر باران و ثمرات موثر و مفید آن بر روی گیاهان «پر کردن مخازن» در: «این باران می بارد تا شهرهای بزرگ ما را جارو کند و منابع چشمه های ما را پر کند<sup>۴</sup>» (همانجا)

«رودخانه های ما را قابل کشترازی می کند<sup>۵</sup>» (همانجا)

«بارور می سازد» در: «و هنگامیکه ابرهای ضخیم باران را بر زمین جاری می کنند، به سوی شرق به پیش می روند تا باروری و نعمت به همراه داشته باشند<sup>۶</sup>» (همانجا)

«به ماهیان خوردنی می دهد» در: «و به ماهیان اقیانوس آتلانتیک خوراک می دهند<sup>۷</sup>» (همانجا)

همین ایده و تفکر را در عبارت «پدیده های طبیعت» در: «دیگر نظمی در پدیده های طبیعت وجود ندارد<sup>۸</sup>» (همانجا)

و در اشاره به بی نظمی فصول و عناصر طبیعت شاهد هستیم: «دیگر نظمی بین عناصر طبیعت وجود ندارد<sup>۹</sup>» (همانجا)

۲- «...c'est-à-dire, porter le sentiment de l'infini sur notre misère, en pensant que cette pluie n'aura plus de fin....»

۳- «...et celui de notre misère sur les phénomènes de la nature, en nous plaignant que toutes les saisons sont dérangées....»

۴- «Ce sentiment peut s'accroître par la réflexion des lois de la nature.»

۵- «...que cette pluie...qu'elle vient balayer nos grandes villes, remplir les réservoirs de nos fontaines. »

۶- «...rendre nos fleuves navigables....»

۷- «...et tandis que les nuées qui la versent, s'avancent vers l'Orient pour porter la fécondité.. »

۸- «...et donner de la nourriture aux poissons de l'océan atlantique....»

۹- «...et qu'il n'y a plus d'ordre dans les phénomènes de la nature...»

۱- «... et qu'il n'y a plus d'ordre dans les éléments de la nature ....»



## نقش طبیعت در آثار نویسندگان دوره ما قبل رومانتیسم ۸۱۳۳۳

و در نهایت طبیعت تصویر تمثیلی از رابطه ای از روی دوستی و تفاهم است: برای سن پیر طبیعت به صورت یک «دوست صمیمی» در: «..همچون یک دوست صمیمی ...»<sup>۱</sup> (همانجا) یا «زنی زیبا که می گرید» در: «...به نظرم رسید زنی زیبا را می بینم»<sup>۲</sup> (همانجا) ظاهر می گردد. هستند نویسندگان وشاعران دیگری که کم و بیش زمینه را برای پیدایش مکتب رومانتیک در فرانسه فراهم نمودند، ولی آنچه که مسلم است، تلاش آنان چندان اساسی نبوده است.

---

۲- «...comme une tendre amie...»

۳- «...il me semble voir une belle femme...»

### نتایج مقاله

بنابراین طبیعت و مظاهر آن در نزد نویسندگان و شعرا چیزی ورای یک دکور ساده می باشند. طبیعت، پناهگاه و مأمنی است که نویسنده و شاعر با توجه به شرایط زیستی و روحی خود، به آن پناه برده و در آن زمینه ای برای بیان احساسات و دلمشغولیهای خود می یابد.

این طبیعت، نویسنده را به خدای خود به عنوان یک منبع و قدرت بزرگ نزدیک تر می کند و گاه حتی نقش خود خداوند را ایفاء می نماید. روسو، شاتوبریان، برناردن دو سن پیر و بسیاری از نویسندگان دوران ماقبل رومانتیسم، هر کدام به طریقی متفاوت یا مشابه، این سنخیت طبیعت و مظاهر آن با روح و روان و زندگی خود را در نوشته ها و شاهکارهای خود به منصفه ظهور گذاشته اند. طبیعت و مظاهر آن در واقع برای نویسنده دال بر حضور و وجود خداوند بعنوان نیرو و قدرت مطلق است و یادآور این امر که انسان و طبیعت سرنوشت مشترک را دنبال می کنند و سرنوشتشان همانا پیری و مرگ می باشد.

### کتابشناسی

سید حسینی، رضا: مکتب های ادبی، جلد اول، انتشارات مؤسسه نگاه، تهران، ۱۳۹۱ ش.

Chateaubriand.(1936). *Génie du Christianisme* (Extraits), Larousse.

Chateaubriand.(1940). *Mémoires d'outre-tombe* (Extraits), édité par Les Lettres françaises,Larousse.

Couprrie, Alain.(1990). *La nature, Rousseau et les romantiques*, Hatier-Paris, janvier.

Décote, Georges.(1957). *Itinéraires Littéraires, XVIII<sup>e</sup> siècle*, Hatier.

Echelard, Michel.(1993). *Histoire de la littérature en France au XIX<sup>e</sup> siècle*, Hatier.

Rousseau, Jean Jacques.(1973). *Confessions et Rêveries d'un promeneur solitaire* (Extraits), édité par Les Lettres françaises.

Van Tieghem, Philippe.(1944). *Le romantisme français*, presses universitaires de France.